

بررسی فقهی و حقوقی سکوت در دادرسی مدنی

فخرالدین اصغری آق‌مشهدی^{*}، صلاح احمدنژاد^۲

۱. دانشیار گروه حقوق خصوصی دانشگاه مازندران

۲. دانش آموخته کارشناسی ارشد، رشته حقوق خصوصی، دانشگاه مازندران

(تاریخ دریافت: ۹۱/۵/۲؛ تاریخ تصویب: ۹۱/۱۰/۱۶)

چکیده

اثر سکوت بر دادرسی مدنی، در دو مورد حائز اهمیت است: سکوت طرفین دعوا (خواهان و خوانده) و سکوت در ادله اثبات دعوا. اگرچه قاعده کلی این است که سکوت نمی‌تواند مبین اراده و در نتیجه، واجد اثر حقوقی و هرگونه مسئولیتی گردد؛ سکوت خواهان و خوانده نکول تلقی گشته و دارای اثر می‌باشد. در خصوص ادله اثبات دعوا (اقرار، اسناد، شهادت و قسم)، سکوت در شهادت به طور مطلق موجب اثر نیست، لیکن در سایر ادله، در موارد خاصی دارای اثر می‌باشد.

واژگان کلیدی

سکوت مدعی و مدعی علیه، سکوت عنادی، نکول، سکوت در ادله اثبات دعوا.

مقدمه

"سکوت" در لغت عبارت است از: خاموشی، حرف نزدن، آرام شدن، ترک کلام، سکون، فرو نشستن و صمت (ابن منظور، بی‌تا، ج ۲، ص ۳۴۷ و ج ۲، ص ۷۳) و در اصطلاح عبارت است از: وضع کسی که صریحا اعلام اراده ننموده و نیز کاری انجام نمی‌دهد که با رفتار او، بتوان اراده اش را استنباط نمود (کاتوزیان، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۲۶۱).

قاعده کلی در مورد سکوت، این است که «لا ینسب الی ساکت قول» به شخص ساکت قولی نسبت داده نمی‌شود. اولین کسی که قاعده مزبور را بیان نمود، شافعی می‌باشد^۱ (الشافعی، ۱۳۲۱، ج ۱، ص ۱۵۲). ممکن است سکوت به دلیل عدم هوشیاری، ترس، انکار، استهزا، قبول، رد و مانند آن باشد. بنابراین، نباید به شخص ساکت، چیزی را نسبت داد. نسبت به قاعده مزبور این استثنا بیان شده که «السکوت فی معرض الحاجة بیان»؛ یعنی سکوت در جایی که تکلم لازم است، بیان محسوب می‌شود (نک: ابن عقیل، شرح ابن عقیل علی ألفیه ابن مالک، ۹۷؛ عبد اللطیف خلیف و آخرون، شرح الأزهريه الجدید، ۱۲۵ و ۱۲۶؛ سلیم رستم باز، شرح المجله، ۴۷؛ به نقل از دراز، ۲۱۱، ص ۳۵۱ و ۳۵۲).

در دادرسی، ثبوت هر ادعا به بینه قانونی و مستدل نیاز دارد و به سکوت اثری مترتب نمی‌گردد؛ لیکن مواردی وجود دارد که نقش سکوت را در آن نمی‌توان نادیده گرفت.

فقها و حقوق‌دانان در تألیفات خود این موارد را مورد توجه قرار داده و قانون‌گذار نیز به نوبه خود سکوت را در موارد خاصی دارای اثر دانسته است. از آنجا که در دادرسی‌ها طرفین دعوا و ادله مورد استناد نقش اساسی دارند؛ در مقاله حاضر جداگانه مورد بررسی قرار خواهند گرفت.

۱. «ولا ینسب الی ساکت قول قائل و لا عمل عامل، إنما ینسب الی کل قوله و عمله».

الف. سکوت طرفین دعوا

نظر به این که دعوا مدنی دو طرف دارد (خواهان و خوانده)، اثر سکوت آن‌ها را ذیلاً مورد بررسی قرار می‌دهیم:

۱. سکوت خواهان

"خواهان" به معنای اخص، شخصی است که دادخواهی می‌کند. هرگاه خواهان، علیه خوانده ادعایی کند و فاقد بینه و دلایل باشد و مدعی علیه منکر ادعای او گردد؛ مدعی از حاکم درخواست می‌نماید که مدعی علیه را سوگند دهد؛ در صورتی که مدعی علیه سوگند یاد کند، ادعای مدعی ساقط می‌شود؛ ولی هرگاه منکر سوگند نخورد و آن را به مدعی برگرداند، بدین معنی که صریحاً اظهار دارد: من سوگند نمی‌خورم اگر مدعی راست می‌گوید سوگند بخورد؛ در این فرض چنانچه مدعی قسم یاد نماید، ادعایش ثابت می‌شود. ولی چنانچه از اتیان سوگند خودداری کند و در واقع، سکوت اختیار کند، به بی‌حقی او حکم داده می‌شود (مواد ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۹ و ۲۸۶ قانون آیین دادرسی مدنی؛ سبزواری، ۱۴۱۳، ج ۲۷، صص ۷۹-۸۵). از امام صادق علیه السلام چنین روایت شده است: هر گاه مدعی اقامه بینه کند، دیگر بر او واجب نیست که قسم بخورد؛ اما اگر اقامه بینه نکند، و مدعی علیه بگوید: قسم بخور که من بر تو فلان حق را دارم و مدعی نکول کند و به قسم حاضر نشود؛ دیگر حق مطالبه ندارد (شیخ صدوق، ۱۴۱۳، ج ۴، ص ۸۱).

همچنین هرگاه خواهان اقامه دعوا کند و فاقد هر گونه دلیلی باشد و دادگاه به توضیحات او نیاز داشته باشد، اگر در دادگاه حاضر نشود یا در صورت حضور سکوت اختیار کند، قرار ابطال دادخواست صادر خواهد شد (ماده ۹۵ قانون آیین دادرسی مدنی). با توجه به توضیحات مذکور، این سؤال مطرح می‌شود که چنانچه خوانده از باب عناد و لجاجت سکوت نماید، دادرس به چه صورتی باید عمل کند و حکم قضیه چه می‌باشد؟ در فقه این مسأله مورد توجه فقها قرار گرفته و به دلیل عدم وجود حکم صریحی در این خصوص، اختلاف نظر زیادی در میان فقها وجود دارد.

۲. سکوت خواننده

پس از اقامه دعوا از طرف خواهان، دادرسی از خواننده مطالبه پاسخ می‌کند. عکس العمل وی از چهار صورت خارج نیست؛ یا پاسخ می‌دهد که در این صورت، مفاد پاسخ یا نفی علم به مورد دعوا است و اظهار می‌دارد که نمی‌دانم؛ یا انکار آن و یا اقرار به آن است و یا این که پاسخی نمی‌دهد و سکوت اختیار می‌کند.

اگر پاسخ خواننده نفی علم باشد و اظهار کند: نمی‌دانم، این ادعا حق است یا باطل؛ دادرسی از خواهان می‌پرسد: خواننده را در ادعای خود مبنی بر جهل به واقعه تصدیق می‌کند یا تکذیب؟ در صورت تصدیق، دعوای او تنها با وجود بینه پذیرفته می‌شود. همچنین است اگر خواهان بگوید: نمی‌دانم آیا خواننده واقعا نمی‌داند یا خود را به نادانی زده است. لیکن اگر خواهان بگوید: وی خود را به نادانی زده است و گرنه واقعیت را می‌داند، می‌تواند خواننده را بر نفی علم سوگند دهد. در این صورت، اگر خواننده از قسم خوردن و نیز برگرداندن قسم به خواهان خودداری کند، حکم علیه او صادر می‌شود و اگر قسم بخورد، حکم علیه او صادر نمی‌شود؛ لیکن با قسم او دعوا ساقط نمی‌گردد؛ بلکه به طور موقت پرونده بسته می‌شود تا زمانی که خواهان بتواند بر ادعای خود بینه اقامه کند؛ که در این صورت، وی می‌تواند دو باره اقامه دعوا نماید (مغنیه، ۱۴۰۲، ج ۶، ص ۷۸).

اگر پاسخ خواننده در برابر خواهان، انکار دعوا باشد؛ مدعی باید بر ادعای خود بینه اقامه کند که بر اساس بینه، به نفع او حکم می‌شود و در صورت نداشتن بینه، خواننده با درخواست خواهان بر عدم صحت ادعای وی، قسم می‌خورد؛ در نتیجه، دعوا ساقط می‌گردد و مدعی نمی‌تواند دوباره حق خود را مطالبه کند و حتی از خواننده تقاضا نماید. مستند این حکم روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله است که به مدعی فرمود: آیا بینه داری؟ پاسخ داد: نه. آن‌گاه فرمود: می‌توانی مدعی علیه را سوگند دهی. مدعی گفت: او (مدعی علیه) سوگند یاد می‌کند و مبالغاتی ندارد. پس، رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: برای تو چیزی جز دو شاهد و یا

سوگند او نیست (سرخسی، ۱۳۳۱، ص ۳۰).^۱ در صورت دروغ بودن قسم خوانده، ذمه وی بری نخواهد شد و چنانچه خوانده از قسم خوردن نکول کند، با درخواست دادرس، خواهان قسم می خورد و دعوایش تثبیت می گردد. اگر او نیز از قسم خوردن نکول کند، دعوایش ساقط می شود (سبزواری، ۱۴۱۳، ج ۲۷، ص ۷۹).

در صورتی که پاسخ خوانده، اقرار به ادعای خواهان باشد، در صورت تحقق شرایط صحت اقرار، خوانده به آنچه اقرار کرده است، ملزم شده و پرونده مختومه می گردد.

در صورتی که خوانده در مقابل ادعای خواهان سکوت اختیار کند، نظرات مختلفی از سوی فقها مطرح شده است که در این قسمت، به تفصیل مورد بررسی قرار می گیرد. نمای کلی مسئله سکوت خوانده بدین شکل است که اگر شخصی (خواهان) نزد دادرس اقامه دعوا نموده و خوانده مطابق دستور دادرس در دادگاه صالح به رسیدگی حاضر شود و دادرس از وی بخواهد که در خصوص ادعای مطروحه نظر خود را بیان دارد؛ در این جا سه حالت متصور است: الف: خوانده ادعا را می پذیرد؛ ب: خوانده ادعا را رد می کند؛ ج: خوانده ادعای مطروحه را نه رد می کند و نه می پذیرد؛ بلکه نسبت به آن سکوت اختیار می کند که این حالت محل بحث ما می باشد.

با توجه به توضیحات مذکور، این سؤال مطرح می شود که چنانچه خوانده از باب عناد و لجاجت سکوت نماید، دادرس به چه صورتی باید عمل کند و حکم قضیه چیست؟ در فقه این مسأله مورد توجه فقها قرار گرفته و به دلیل عدم حکم صریحی در این خصوص، در میان فقها اختلاف نظر زیادی وجود دارد که در ذیل بعد از بررسی نظر آنها به بررسی موضوع در حقوق موضوعه ایران پرداخته می شود.

۱. «روی عن النبی ﷺ انه قال للمدعی مرة: «أ لک بیته؟» فأجابہ: «لا» فقال: «لک الیمین؟» فقال: یحلف و لا یبالی. فقال النبی ﷺ: «لیس لک الا هذا شاهدان أو یمینه».

۱.۲. سکوت خوانده در فقه امامیه

در صورتی که خوانده سکوت کند، فقیهان امامیه در خصوص نوع اقدامی که قاضی باید اتخاذ کند، اختلاف نظر دارند که در ادامه به بررسی آن‌ها می‌پردازیم:

۱.۱.۲. حبس خوانده

بسیاری از فقهای امامیه فتوا داده‌اند که اگر خوانده در جواب سؤال دادرسی سکوت کند، حبس می‌شود تا اقرار یا انکار کند و یا این که خواهان از حق خود بگذرد (مفید، ۱۴۰۶، ص ۷۲۵؛ صیمری، ۱۴۰۸، ج ۳، ص ۳۶۶؛ محقق حلی، ۱۴۱۸، ص ۲۸۲؛ ۱۳۸۹، ج ۴، ص ۸۵؛ طوسی، ۱۴۰۷، ج ۶، ص ۲۳۸؛ ۱۴۰۰، ص ۳۴۲؛ ابن حمزه طوسی، ۱۴۰۸، ص ۲۳۸؛ الجبعی العاملی، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۱۹۳؛ علامه حلی، ۱۴۱۵، ج ۸، ص ۳۸۱؛ نجفی، ۱۹۸۱، ج ۴۰، ص ۲۰۷).

دلایل این دسته از فقیهان به شرح ذیل است:

- ۱- روایتی است که محقق حلی بیان کرده است (حلی، ۱۳۸۹، ج ۴، ص ۷۶)، متن این روایت در دسترس نیست و ایشان صرفاً بیان داشته که این قول مروی است. استناد به این روایت به عنوان دلیل، مورد مناقشه است؛ زیرا با توجه به این که متن روایت در دسترس نیست نمی‌توان آن را به معصوم منتسب دانست و صرف قول محقق برای حجیت روایت کافی نیست. همچنین اگرچه اکثر علمای امامیه قول به حبس داده و موافق روایت مورد ادعا عمل کرده‌اند؛ اجماعی بر آن وجود نداشته و در میان فقهای عده‌ای خلاف آن روایت عمل کرده‌اند که در اقوال بعدی مورد بررسی قرار می‌گیرد.
۲. عموم روایت مجاشعی است که بر طبق آن رسول خدا ﷺ فرمودند: «به تأخیر انداختن پرداخت دین از سوی کسی که داراست، عقوبت او را روا می‌سازد به شرطی که

۱. «و أما السكوت فإن اعتمده أُلزم الجواب فإن عاند حبس حتى يبين و قيل يجبر حتى يجيب و قيل يقول الحاكم إما أجب و إلا جعلتك ناكلا و رددت اليمين على المدعي فإن أصر رد الحاكم اليمين على المدعي و الأول مروى و الأخير بناء على عدم القضاء بالنكول».

دینش در کاری نباشد که مورد پسند خداوند نیست،^۱ (طوسی، ۱۴۱۴، ص ۵۲۰؛ ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۲۷۷؛ حرعاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۸، ص ۳۳۴) و حبس نوعی عقوبت است. این روایت نیز مورد مناقشه است، زیرا ابی مفضل در سلسله روایت می‌باشد و این شخص از سوی بسیاری از علمای امامیه تضعیف شده است (نجاشی، ۱۴۰۷، ص ۳۹۶). همچنین عقوبتی که در روایت ذکر گردیده، الزاماً حبس نیست؛ چرا که عقوبت مفهومی عام دارد و حبس فقط یکی از مصادیق آن است و نیز روایت، منحصر به موردی است که وجود دینی بر عهده شخصی ثابت شده است و آن شخص هم واجد مال برای ادای دین باشد؛ در حالی که در محل بحث ما اصل وجود دین ثابت نشده است و از این رو اصولاً روایت در مقام بیان حکم موارد سکوت خوانده نیست و مقتضی برای انعقاد اطلاق وجود ندارد (لنکرانی، ۱۳۸۱، ج ۲، ص ۱۵۴).

۲.۱.۲. پیروی از مراتب امر به معروف و نهی از منکر

عده ای از فقها معتقدند که در صورت سکوت خواننده، دادرس باید با بیانی نرم او را به جواب دادن ملزم کند. اگر به جواب دادن حاضر شد و قبول یا انکار ادعا را بکند، به مراحل بعدی رسیدگی نوبت می‌رسد و اگر جواب نداد، دادرس این بار با بیانی تندتر خواسته‌اش را تکرار می‌کند و در صورتی که باز هم سکوت اختیار کند، دادرس بر حسب مراتب امر به معروف و نهی از منکر، خواسته‌اش را با شدت بیش‌تری تکرار می‌کند و از هر حربه‌ای - تذکر زبانی، ضرب، توهین، حبس - استفاده می‌کند تا این که خواننده سکوتش را بشکند و دادرسی وارد مرحله دیگری شود. سید علی طباطبایی (طباطبایی، ۱۴۱۸، ج ۱۵، ص ۹۹) و ملا احمد نراقی از طرفداران این نظر هستند. مرحوم نراقی می‌نویسد: «اگر سکوت او برای آزار دادن و لجاجت باشد، او را به پاسخ دادن الزام می‌کند. این الزام ابتدا با لطف و مدارا و بعد با غلظت و شدت و از مراتب پایین تر تا مراتب بالاتر

۱. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «إِي الْوَأَجِدُ بِالَّذِينَ يُجِلُّ عِزَّضَهُ وَ عُقُوبَتَهُ، مَا لَمْ يَكُنْ دَيْئُهُ فَيَمَّا يَكْرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ».

مطابق مراتب امر به معروف و نهی از منکر - خواهد بود. پس، اگر پاسخ داد، مقصود حاصل است و گرنه او را حبس می‌کند تا به سؤال پاسخ گوید. این حبس تا زمانی که پاسخ گوید، یا طرف مقابل گذشت کند، یا بمیرد، ادامه می‌یابد» (نراقی، ۱۴۱۵، ج ۱۷، ص ۲۸۱).

کیفیت استدلال به دلیل امر به معروف و نهی از منکر از سوی این فقیهان، به شرح ذیل است:
 ۱. بدون شک، حبس حقوق دیگران از مصادیق منکرات است که نهی از آن واجب است؛ لیکن خواننده با سکوتش خواهان را از رسیدن به حقیقت منع می‌نماید. لذا سکوت خواننده منکری است که دادرس باید مراحل مختلف نهی را در مورد او اجرا کند.

این دلیل از آن جهت قابل مناقشه است که در همه موارد قسم بر خواننده واجب نیست تا مورد از مصادیق امر به معروف و نهی از منکر باشد؛ بلکه در مواردی سوگند جایز شمرده شده که امر به معروف و نهی از منکر شامل امور جایز و مباح نمی‌گردد. از این رو، منکر دانستن سکوت خواننده، امری بی اساس است.

۲. عموم روایت مجاشعی است که به طریقی غیر از قول اول، استدلال می‌کنند. کلمه «الواجد» که در متن روایت آمده، مطلق است که هم شامل واجد مال است و هم شامل واجد قدرت بر تکلم. هر واجدی از جمله مدعی علیه سکوت کننده که از ادای حقوق دیگران امتناع نماید؛ عرض و عقوبت خود را حلال می‌نماید. همچنین تعبیر «یحل عرضه و عقوبته» مطلق است و مراتب مختلف امر به معروف و نهی از منکر را شامل می‌شود و دادرس می‌تواند مراتب مختلف نهی از منکر را در مورد شخص ساکت اجرا کند.

اشکالی که بر این دلیل وارد شده، این است که نهایت چیزی که سکوت خواننده می‌تواند بر آن دلالت داشته باشد، نکول از اتیان قسم است؛ ولی پس از نکول قسم، بسته به ماهیت دعوا در برخی موارد ردّ قسم به خواهان جایز است؛ مانند دعوای مربوط به اموال و در مواردی مانند ادعای مربوط به زوجه، ردّ قسم به خواهان واجب می‌شود. بنابراین، نمی‌توان به طور کلی هرگونه سکوتی را منکر دانست؛ زیرا اصل ردّ یمین جایز خواهد بود، نه واجب تا ترک آن منکر محسوب گردد و به ادله نهی از منکر تمسک شود (تبریزی، ۱۴۱۵، ص ۱۸۴).

۳.۱.۲. ثبوت ادعا

برخی دیگر از فقها سکوت خواننده را نسبت به ادعا موجب ثبوت ادعا می دانند. از فقهایی که به این نظر معتقد است، می نویسد: «قول موافق تحقیق در مسأله این است که اصرار بر سکوت موجب این می شود که حاکم بتواند به ضرر او حکم کند...» (لنکرانی، ۱۳۸۱، ج ۲، ص ۱۶۴) و در نتیجه، ادعای خواهان را ثابت شده تلقی کند.

برای این قول، دو دلیل ذکر گردیده است: نخستین دلیل، روایتی از حضرت علی علیه السلام است که طبق روایت، شخص لالی را نزد آن حضرت آوردند که ادعا می شد دینی بر گردن اوست و خواهان فاقد بینه بود. حضرت علی علیه السلام دستور داد قرآنی آوردند و به شخص لال گفت: این چیست؟ شخص لال رو به آسمان کرد و به این اشاره کرد که کلام خداوند است. سپس دستور داد که دوات و کاغذی برایش آوردند و چنین نوشت: سوگند به خدایی که خدایی جز او نیست، ... فلان پسر فلان، که مدعی است، به هیچ وجهی و به هیچ سببی حق و طلبی بر گردن فلان، پسر فلان (مراد شخص لال است) ندارد. سپس حضرت علی علیه السلام آن کاغذ را با آب شست و شو داد و به شخص لال دستور داد که آب را بنوشد؛ ولی شخص لال از این کار سر باز زد. پس، امیرالمؤمنین او را به پرداخت دین وادار کرد (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۷، ص ۳۰۲).

قائلان به ثبوت ادعا، معتقدند که در روایت مزبور، حضرت علی علیه السلام به صرف امتناع اخرس از اجرای سوگند، حق را به مدعی داد. در سکوت نیز، خواننده با سکوتش از اجرای سوگند امتناع می ورزد. لذا با این اوصاف به ارجاع یمین نیازی به خواهان جهت اجرای یمین نیست و به صرف سکوت خواننده، دادرس ملزم است به نفع خواهان حکم دهد (لنکرانی، ۱۳۸۱، ج ۲، ص ۱۶۴).

بر این استدلال، این ایراد وارد است که اگر چه امام علی علیه السلام به صرف اجتناب اخرس از اجرای سوگند حق را به مدعی دادند؛ روایت اصولاً در مقام بیان نحوه اجرای یمین در مورد اخرس است و به مسئله سکوت ارتباطی ندارد. هم چنین این استدلال در تعارض با

حدیث نبوی است که در آن، حضرت فرمود: من تنها بر اساس بینة و قسم قضاوت می‌کنم^۱ (بحرانی، بی تا، ج ۱۴، ص ۱۸۳).

دلیل دوم، روایت عبید بن زراره از امام صادق علیه السلام است که آن حضرت در خصوص شخصی که علیه او ادعای حقی شده، ولی مدعی فاقد بینة است؛ فرمودند که آن شخص قسم می‌خورد یا سوگند را به صاحب حق رد می‌کند و اگر مدعی سوگند نخورد، برای او حقی نمی‌باشد (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۷، ص ۱۸۳).

فائلین به رد سوگند بر اساس این روایت، می‌گویند که هرگاه هرگونه ادعایی مطرح گردید و دادرس از خواننده بخواهد که قسم یاد کند، خواننده می‌بایست یا قسم را اجرا کند و یا این که آن را به خواهان رد کند. در غیر این صورت، و در واقع، در صورت سکوت خواننده، دادرس حق را به خواهان داده و به قسم خواهان نیازی نمی‌باشد (محدث نوری، ۱۳۲۰، ج ۱۸، باب ۷ من ابواب کیفیة الحکم، به نقل از: تبریزی، ۱۴۱۵، ص ۱۸۱).

بر این نظر، اشکال وارد گردیده که با توجه به عدم بینة از طرف مدعی، ظاهر عبارت «فلا حق له» به خواهان بر می‌گردد، نه به خواننده. اگر هم این نظر را نپذیریم و مرجع «فلا حق له» را خواننده بدانیم، آن چه آمده، این است که برای خواننده حقی ثابت نیست و این غیر از آن است که ادعای خواهان را ثابت بدانیم (تبریزی، ۱۴۱۵، ص ۱۸۳).

۴.۱.۲. قول به رد سوگند یا نکول

نظر دیگری که از سوی برخی فقیهان امامیه ارائه شده، این است که با سکوت خواننده، سکوت او نکول محسوب شده و سوگند به خواهان رد می‌شود. به عنوان مثال، شیخ طوسی می‌نویسد: و اما قسم سوم از فرض‌های سه گانه عکس العمل مدعی علیه نسبت به طلب جواب از وی در خصوص دعوای مطروحه (فرض‌های سه گانه عبارتند از: اقرار، انکار و سکوت) و آن زمانی است که سکوت کند، یا بگوید: نه اقرار می‌کنم و نه انکار. در

۱. رواه هشام بن الحکم بسند صحیح كما في الكافي و التهذيب عن أبي عبد الله -عليه السلام- قال: «قال رسول الله صلى الله عليه و آله: - أنا أفضي بينكم بالبينات و الإيمان».

این صورت، حاکم سه بار به او می‌گوید: آیا پاسخی به ادعای مطرح شده نمی‌دهی؟ اگر باز هم سکوت کنی، تو را نکول‌کننده محسوب و سوگند را به طرف مقابل رد می‌کنم. عده‌ای گفته‌اند: او را حبس می‌کند تا آن‌گاه که به اقرار یا انکار پاسخی بگوید و او را به هیچ وجه نکول‌کننده قرار نمی‌دهد و به نکول و سکوت حکم نمی‌نماید و اگر بگوید: اقرار نمی‌کنم، نکول محسوب نمی‌شود. قول اول مقتضای مذهب ماست و قول دوم هم قوی است (طوسی، ۱۳۸۷، ج ۸، ص ۱۶۰). ابن ادریس در این باره می‌نویسد: قول صحیح از مذهب ما و فتاوی فقیهان و آن چه مذهب اقتضا می‌کند، این است که در هر دو مسئله با هم، حاکم وی را نکول‌کننده محسوب می‌کند و سوگند را به طرف مقابل رد می‌نماید (ابن ادریس حلی، ۱۴۱۱، ج ۲، ص ۱۶۳).

یکی از فقیهان معاصر نیز می‌نویسد: اگر مدعی علیه بعد از مطالبه جواب از او ساکت شود، اگر به جهت عذری مانند کوری یا لالی یا نفهمیدن زبان یا به خاطر اضطراب و وحشت باشد؛ حاکم عذر او را به آنچه مناسب است، برطرف می‌کند و اگر سکوت او به جهت عذری نباشد، بلکه از روی کله شقی و لجاجت باشد؛ حاکم او را با لطف و مدارا و سپس با غلیظی و شدت، به جواب دادن امر می‌کند. پس، اگر بر سکوت اصرار نمود، احوط آن است که حاکم به او بگوید: «جواب بده و گرنه تو را نکول‌کننده حساب می‌کنم»؛ و بهتر است سه مرتبه تکرار نماید. سپس اگر اصرار ورزید، حاکم قسم را بر مدعی رد کند پس اگر مدعی قسم بخورد، حقیق ثابت می‌شود (موسوی خمینی، ۱۴۲۵، ج ۴، ص ۱۱۹).

دلیلی که برای این قول بیان شده، این است که وقتی خواننده نسبت به ادعای خواهان جواب صحیح می‌دهد، یعنی ادعای او را انکار می‌نماید، بار سوگند را نیز برای صحت انکارش باید متحمل شود. حال اگر نسبت به سوگند امتناع ورزد و آن را رد ننماید، دادرس او را ناکل سوگند قرار داده و سوگند را به خواهان بر می‌گرداند. حال در صورتی که خواننده از همان ابتدا سکوت اختیار کند و به درخواست دادرس در خصوص ادعای مطروحه پاسخ ندهد (اقرار یا انکار نکند)، به طریق اولی، ناکل محسوب می‌شود؛ چرا که نسبت به هر دو مورد (اقرار یا انکار) نکول نموده و هنگامی که قسم دادرس با انکار

صریح خواننده واجد اعتبار همراه باشد، به طریق اولی قسم او همراه با سکوت خواننده نیز معتبر خواهد بود (نجفی، ۱۹۸۱، ج ۴۰، ص ۲۰۹).

با توجه به مناقشات موجود در اقوال پیشین، ضمن احترام کامل به این اقوال، قول اخیر منطقی تر به نظر می‌رسد؛ چرا که قول به حبس یا ثبوت ادعا و همچنین پیروی از طریق امر به معروف و نهی از منکر، از جهات متعددی محل ایرادند که قول اخیر از این ایرادها مبرا بوده و ناگل شناختن خواننده ساکت بیش تر قابل قبول بوده و در جهت حفظ حقوق هر دو طرف دعوا می‌باشد. بنابراین، نهایت چیزی که سکوت خواننده می‌تواند بر آن دلالت داشته باشد، نکول از اتیان قسم است. قانونگذار ما نیز به خوبی متوجه این امر گشته که در آینده به بررسی آن می‌پردازیم.

۲.۲. سکوت خواننده در فقه اهل سنت

ابو حنیفه معتقد است: با سکوت خواننده، حاکم باید او را حبس کند؛ لیکن اکثر فقهای حنفی معتقدند که به محض نکول منکر، حکم علیه او صادر خواهد شد. استدلال فقهای حنفی آن است که نکول به منزله اقرار است. شخصی که از ادای سوگند سرباز می‌زند، گویی به حق طرف مقابل اعتراف می‌کند، چرا که اگر او را صادق نمی‌دانست و به راستی خویش ایمان داشت در ادای سوگند تردید نمی‌کرد (نک: ابن قدامه، ۱۴۰۴، ج ۹، ص ۹۰).

دلیل دیگر آنان قاعده «اليمين ابدأ تكون على النفي» است؛ یعنی سوگند همواره بر نفی یاد می‌شود. مستند این حکم، قاعده «البیئة على المدعی و اليمين على من انکر»، ذکر شده است و چنین توضیح داده شده که به موجب این قاعده، یمین همواره به منکر مربوط است که بر نفی، یعنی براءت خویش یاد می‌کند و نسبت به ادای سوگند توسط خواهان بر اثبات حق خویش جوازی وجود ندارد (کوزالحصاری، منافع الدقائق، ص ۳۳۵؛ به نقل از: محقق داماد، ۱۴۰۶، ج ۳، ص ۹۷).

ماده ۱۸۲۰ المجله، با نظریه فقهای حنفی منطبق است: «اذا نكل المدعى عليه عن اليمين حكم الحاكم بنكوله و اذا اراد بعد ذلك ان يحلف لا يلتفت الى قوله»، یعنی هرگاه خواننده از سوگند نکول نماید، دادرس به موجب نکول وی، علیه او حکم صادر کرده و چنانچه بعداً به ادای سوگند راضی گردد، دیگر به او توجهی نمی‌شود.

فقهای مالکی، شافعی و حنبلی معتقدند که به محض نکول خواننده از ادای سوگند، حکم، علیه وی صادر نمی‌شود؛ بلکه دادرس، سوگند را به مدعی رد می‌کند و چنانچه او حاضر شد سوگند یاد کند، حکم به نفع خواهان و علیه خواننده صادر خواهد نمود (ابن قدامه، ۱۴۰۴، ج ۱۲، ص ۱۲۴).

استدلال آنان به نحو خلاصه به شرح زیر است:

الف) نکول اعم است از قبول حق برای طرف مقابل؛ چرا که ممکن است منکر نه به جهت قبول حق، بلکه به خاطر عظمت خداوند از اتیان سوگند سرباز زند و از امری عام (یعنی این که نه سوگند بخورد و نه به خواهان رد کند؛ = نکول) نمی‌توان برای اثبات امری خاص (یعنی قبول حق برای طرف مقابل) استنتاج نمود (ابن قدامه، ۱۴۰۴، ج ۱۲، ص ۱۲۴).

ب) عمل رسول الله ﷺ مبنی بر این که پس از نکول، خواننده سوگند را به خواهان رد نموده است (ابن قدامه، ۱۴۰۴، ج ۱۲، ص ۱۲۴).

ج) قاعده بینه که مورد استدلال قول اول قرار گرفته، نسبت به فرض نکول خواننده ساکت است و آن را مطرح نکرده؛ بنابراین، دلالت نمی‌کند که همواره سوگند متوجه خواننده است.

۳.۲. سکوت خواننده در حقوق موضوعه ایران

در قانون مدنی ایران، به طور صریح به مسئله سکوت خواننده اشاره ای نشده است؛ لیکن در ماده ۱۳۲۸ سابق ق. م چنین آمده بود: «کسی که قسم متوجه او شده است، در صورتی که نتواند بطلان دعوای طرف را اثبات کند، یا باید قسم یاد نماید یا قسم را به

طرف دیگر رد کند و اگر نه قسم یاد کند و نه آن را به طرف دیگر رد نماید؛ نسبت به ادعایی که تقاضای قسم برای آن شده است، محکوم می‌گردد». این ماده در تاریخ ۱۳۷۰/۸/۱۴ به صورت زیر اصلاح شده است: «کسی که قسم متوجه او شده است، در صورتی که نتواند بطلان دعوای طرف را اثبات کند، یا باید قسم یاد نماید، یا قسم را به طرف دیگر رد کند و اگر نه قسم یاد کند و نه آن را به طرف دیگر رد نماید، با سوگند مدعی، به حکم حاکم، مدعی علیه نسبت به ادعایی که تقاضای قسم برای آن شده است، محکوم می‌گردد». در واقع، طبق ماده مزبور، در صورتی که خواننده به اجرای یمین حاضر نباشد و از طرفی نیز قسم را به خواهان رد ننماید، سکوت نموده و سکوتش علیه او به کار می‌رود. بنابراین، دادرس اختیار دارد که سوگند را به خواهان ارجاع دهد و در صورت قسم خواهان، حکم را علیه خواننده صادر نماید.

در صورتی که خواننده در جلسه دادرسی، در مقابل ادعای بی دلیل خواهان سکوت اختیار کند و سکوتش به دلیل عارضه ای مانند لکنت زبان یا لال بودن باشد، می‌بایست طبق منطوق صریح ماده ۲۷۶ ق.آ.د.م، دادرس رأساً یا از طریق مترجم یا متخصص امر و یا هر کسی که به کشف مراد وی قادر است؛ قصد او را کشف یا عارضه را بر طرف نماید. اما اگر سکوت خواننده عنادی بوده و در واقع سکوتش از باب تعمد و ایذا باشد، طبق بخش دوم ماده مزبور، «دادگاه ضمن تذکر عواقب شرعی و قانونی کتمان حقیقت، سه بار به خواننده اخطار می‌نماید که در نتیجه استنکاف، ناکل شناخته می‌شود. در این صورت، با سوگند خواهان دعوا ثابت و حکم بر محکومیت خواننده صادر خواهد شد». با دقت در این مواد به راحتی معلوم می‌گردد که قانون‌گذار در این مواد قول چهارم فقهای امامیه را پذیرفته است.

ب. سکوت در ادله اثبات دعوا

"دلیل"، در لغت به معنای «راهنما»، «رهنمون»، و «راه نماینده»، «نشان» و «علامت» می‌باشد (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۷، ص ۹۷۳۵). در اصطلاح حقوقی دلیل در دو معنا به کار

می‌رود: نخست، دلیل به معنای اخص است که عبارت است از: امری که اصحاب دعوا برای اثبات یا دفاع از دعوا به آن استناد می‌نمایند (ماده ۱۹۴ ق.آ.د.م). دوم، دلیل به معنای اعم که عبارت است از: عمل فراهم آوردن هر آنچه موجب اقناع وجدان دادرس می‌شود (شمس، ۱۳۸۵، ج ۳، ص ۸۳).

شخصی که حقی را در دادگاه ادعا می‌کند، لازم است ادعای خود را از طریق ادله اثبات نماید. در غیر این صورت، آن حق ارزش خود را از دست می‌دهد و از درجه اعتبار ساقط می‌شود. ادله اثبات دعوا مطابق ماده ۱۲۵۸ ق.م عبارتند از: ۱- اقرار ۲- اسناد کتبی ۳- شهادت ۴- امارات ۵- قسم.

هر یک از طرفین دعوا، سعی می‌کند که در صورت لزوم با ارائه هر یک از این دلایل موضع خود را حق جلوه دهند. دادگاه نیز با توجه به ابتکار، اقدام، سکوت اصحاب دعوا و ... با استفاده از ادله ارائه شده و بدون آن که به دخالت مؤثر در پیدا کردن دلیل نیاز چندانی داشته باشد، به بررسی صحت یا نادرستی ادله می‌پردازد و بر اساس آن به صدور حکم اقدام می‌نماید.

از میان ادله اثبات دعوا، مسئله سکوت حول محور چهار دلیل اقرار، اسناد، شهادت و قسم می‌باشد که آن‌ها را جداگانه مورد بررسی قرار می‌دهیم:

۱. سکوت در اقرار

واژه "اقرار" که از لحاظ ادبی مصدر است، به معنای اثبات و قرار دادن است و با اعتراف و اذعان داشتن هم معناست (اصفهانی، ۱۳۹۲، ص ۶۰۰؛ ابن منظور، بی‌تا، ج ۵، ص ۸۸). قانون‌گذار در ماده ۱۲۵۹ ق.م در تعریف اقرار بیان می‌دارد: «اقرار عبارت است از: اخبار به حقی برای غیر به ضرر خود».

در تمامی نظام‌های حقوقی، اقرار در میان ادله اثبات دعوا نقش مهم و تعیین کننده‌ای دارد و از آن با تعبیر خاصی، نظیر ملکه دلائل، سید البينات، دلیل دلیل‌ها یاد می‌کنند (صفار، ۱۳۷۹، ص ۷). اعمال خاص عصبی که وجود حق را برای غیر به زیان خود در

صفحهٔ دماغ منعکس می‌نماید، نمی‌تواند به تنهایی دلیل قرار گیرد؛ بلکه باید به وسیلهٔ چیزی در خارج که بر آن دلالت نماید، اعلام شود و آن عموماً لفظ می‌باشد. به همین جهت، مادهٔ ۱۲۶۰ ق م مقرر می‌دارد: «اقرار واقع می‌شود به هر لفظی که دلالت بر قصد نماید». در این ماده وجود لفظ خاصی را در اقرار لازم ندانسته و اقرار به هر لفظی که صورت گیرد، معتبر است؛ زیرا، اعتبار لفظ از نظر کاشفیت آن از حرکات مخصوص اعصاب دماغی است که از وجود امری خبر می‌دهد (امامی، ۱۳۷۹، ج ۶، ص ۲۶).

از مادهٔ مزبور استنباط می‌شود که نوشته در ردیف لفظ بوده و به وسیلهٔ آن نیز اقرار واقع می‌شود. بر این مبناست که ماده ۱۲۸۰ ق. م می‌گوید: «اقرار کتبی در حکم اقرار شفاهی است». بنابراین، نوشته که حاکی از اقرار نویسنده و یا امضاکننده باشد، علیه او معتبر خواهد بود.

ماده ۱۲۶۱ ق. م مقرر می‌دارد: «اشارهٔ شخص لال که صریحاً حاکی از اقرار باشد، صحیح است».

از مفاد مواد ۱۲۶۰ و ۱۲۶۱ ممکن است چنین استنباط شود که اقرار عبارت است از: بیان واژه‌هایی که بر وجود حقی به زیان گوینده و سود دیگران دلالت داشته باشد. نفوذ اشاره نیز صرفاً استثنایی است که به عدم قدرت بر سخن مقرر منوط است (میرفتاح مراغه‌ای، عناوین، ج ۲، ص ۱۳۲؛ محقق، شرایع، ج ۳، ص ۱۱۰ به بعد، کتاب اقرار، شهید ثانی، مسالک، ج ۱۱، ص ۷ به بعد، کتاب اقرار؛ به نقل از: کاتوزیان، ۱۳۸۵ الف: ج ۱، ص ۱۹۹).

این نظر صحیح نمی‌باشد؛ زیرا سهم لفظ جز اخبار از معنی و مدلول آن در ذهن، امر دیگری نیست و آنچه بر واقع دلالت می‌کند، معنایی است که در ضمیر مقرر می‌گذرد. بنابراین، اگر لفظ جزو ارکان اقرار بود، بسیاری از اقرارهای ضمنی که پایهٔ استنباط آن گفته و کلام نباشد؛ از تعریف اقرار خارج می‌شود که از این جهت، نظریه با روح قانون مخالف است (کاتوزیان، ۱۳۸۵ الف، ج ۱، ص ۱۹۹).

در نتیجه می‌توان بیان کرد که به طور معمول اقرار به شکل صریح صورت می‌گیرد و مقرر صریحاً امری را می‌پذیرد؛ اما ممکن است گاهی اقرار ضمنی باشد؛ به این معنا که کردار و رفتار و عمل شخص به شکلی است که عرفاً با پذیرش امری ملازمه دارد. سؤالی که محل بحث ما است این که آیا سکوت شخص می‌تواند اقرار او تلقی گردد؟ سکوت در مقابل ادعا نشانه اقرار نمی‌باشد؛ زیرا، سکوت نمی‌تواند کاشف از اراده شخص به اخبار از وجود حق قرار گیرد و ممکن است وسیله انکار یا بی‌اعتنایی باشد؛ مگر آن که در اوضاع و احوالی قرار گیرد که عرفاً بر اقرار دلالت نماید (امامی، ۱۳۷۹، ج ۶، ص ۲۷؛ کاتوزیان، ۱۳۸۵ الف، ج ۱، ص ۱۹۶).

در فقه اهل تسنن نیز اقرار ممکن است با لفظ، اشاره، یا کتابت باشد؛ ولی سکوت اصولاً نمی‌تواند اقرار تلقی گردد؛ مگر با قرینه همراه باشد (الشربنابصی، ۱۹۸۴، ص ۲۱۵). قاعده «اعم بودن سکوت از اقرار»، بدون استثنا نیست؛ چنان‌که در فقه و به تبع آن قانون مدنی نیز در ماده ۱۱۶۲ در خصوص اقرار پدر به نسب فرزند این استثنا به خوبی مشهود است که مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱.۱. سکوت زوج زمان ولادت فرزند

"نسب"، در اصطلاح حقوقی عبارت است از: رابطه خویشاوندی که یکی از نسل دیگری یا هر دو از نسل شخص ثالثی باشند (صفائی و امامی، ۱۳۸۵، ص ۲۷۶). ممکن است زوجی که ظاهراً پدر طفل به حساب می‌آید، وجود چنین رابطه‌ای را انکار کرده و دعوی نفی ولد کند و برای مثال با استناد به تجزیه خون و گواهی شهود، ثابت کند که همسر او با دیگران رابطه نامشروع داشته و کودکی که در زمان زوجیت به دنیا آمده است، به او تعلق ندارد.

در صورتی که اماره فراش در مورد نسب پدری جاری نشود؛ چنان‌که طفل در فاصله کم‌تر از شش ماه یا بیش‌تر از ده ماه از نزدیکی متولد گردد؛ نفی ولد آسان خواهد بود و به رسیدگی قضایی در این مورد نیازی نیست. قول مشهور فقهای امامیه در خصوص طفلی

که در آن اماره فراش وجود ندارد این است که: بر شوهر واجب است طفل را از خود نفی کند (الجبعی العاملی، ۱۴۱۷، ج ۶، ص ۱۹۰؛ محقق حلی، ۱۳۸۹، ج ۳، ص ۷۲)؛ زیرا می‌داند که در واقع فرزند او نیست. لذا اعتراف او به نسب و الحاق احکام نسب در مورد طفل، حرام است. البته شیخ مفید و شیخ طوسی معتقدند که شوهر در مورد مذکور بین نفی ولد و اعتراف به نسب مخیر است (الجبعی العاملی، ۱۴۱۶، ج ۱، ص ۵۴۳؛ نجفی، ۱۹۸۱، ج ۳۱، ص ۲۲۴).

در صورت وجود اماره فراش، از نظر دلیل هیچ محدودیتی وجود ندارد و دعوای نفی ولد و خلاف اماره فراش را با هر یک از ادله می‌توان ثابت نمود؛ لیکن به منظور حفظ مصلحت خانواده، به ویژه رعایت حال طفل که با نفی ولد با سرنوشت رقت باری مواجهند، قانونگذار دعوای نفی ولد را از دو راه محدود نموده است: ۱- اقرار به ابوت را مانع دعوای نفی ولد شناخته است؛ ۲- مدت مرور زمان دعوای نفی ولد را کوتاه و حداکثر ۲ ماه تعیین کرده است.

طبق ماده ۱۱۶۱ ق.م: «در موارد قبل، هرگاه شوهر صریحاً یا ضمناً به ابوت خود اقرار نموده باشد، دعوای نفی ولد مسموع نخواهد بود.» در صورتی که زوج به طور صریح اقرار به ابوت خود کند، بدین صورت که لفظاً یا ضمن نامه یا سندی به نسب چنین فرزندی اقرار کند، یا او را فرزند خود بخواند. همچنین اقرار زوج ممکن است ضمنی باشد. برای مثال، هنگام تولد، با دست گلی به عیادت همسرش برود یا به هنگام تولد فرزند مژدگانی بدهد؛ در این صورت، دعوای نفی ولد او پذیرفته نمی‌شود. این قاعده مورد پذیرش فقهای اسلامی بوده و فقهای امامیه بر آن اجماع دارند (الذهبی، محمد حسین، الأحوال الشخصية بین مذهب اهل السنة ومذهب الجعفریة، ص ۳۳۵ و رک: صفائی و امامی، ۱۳۸۵، ص ۲۹۶).
سؤالی که در این جا مطرح می‌شود این است که آیا حضور زوج هنگام تولد طفل و سکوت او اقرار ضمنی محسوب می‌شود، یا خیر؟

۱.۱.۱ دیدگاه فقهای امامیه

مشهور فقهای امامیه بر آنند که دعوای نفی ولد فوری است و در صورتی که زوج هنگام تولد طفل حضور دارد و بر این زایمان و فرزند هیچ اعتراضی ندارد و سکوت اختیار می‌کند، این سکوت به منزله اقرار است و بعداً حق اعتراض نخواهد داشت (نجفی، ۱۹۸۱، ج ۱۷، ص ۳۴؛ علامه حلی، ۱۴۲۰، ج ۴، ص ۲۰؛ الجبعی العاملی، ۱۴۱۶، ج ۱۰، ص ۱۹۳).

از کلام محقق و علامه که می‌فرمایند: «فرزند به پدر ملحق نمی‌شود، مگر با اقرار او»؛ خلاف نظر مشهور استنباط می‌شود. چه آن‌که به موجب کلام آن‌ها اگر زوج سکوت کند و فرزند را نفی ننماید و به او اقرار نکند؛ فرزند به پدر ملحق نمی‌شود. پس، حق دعوای نفی ولد را دارد (الجبعی العاملی، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۳۱).

شهید اول نیز فرموده است: «حتی اگر در زمان ولادت سکوت نماید و فرزند را نفی ننماید، باز هم حق نفی ولد را دارد؛ زیرا سکوت اعم از اعتراف ولد و انکار آن است. پس، به صرف اعتراف، دلالت نخواهد کرد» (الجبعی العاملی، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۲۸).

در میان حقوق‌دانان نیز دو نظر وجود دارد:

عده‌ای معتقدند که سکوت زوج در صورت حضور و این‌که انتساب فرزند را به خود نفی نکرده، قرینه اقرار ضمنی می‌باشد، مگر این‌که شوهر عذر معقولی برای سکوت خود داشته باشد و آن را اثبات کند، مانند بیم از خانواده زن و نیز احتمال خونریزی. آنان در این خصوص به ماده ۱۱۶۲ ق.م استناد کرده‌اند که بیان می‌دارد: «در مورد مواد قبل، دعوی نفی ولد باید در مدتی که عادتاً پس از تاریخ اطلاع یافتن شوهر از تولد طفل برای امکان اقامه دعوی کافی می‌باشد، اقامه گردد و در هر حال، دعوای مزبور، پس از انقضای دو ماه از تاریخ اطلاع یافتن شوهر از تولد طفل، مسموع نخواهد بود» (کاتوزیان، ۱۳۸۵، ص ۳۵۴). در مقابل، عده‌ای دیگر معتقدند که سکوت شوهر در موقع تولد طفل، اقرار ضمنی به ابوت خود نمی‌باشد. لذا می‌تواند دعوای نفی ولد اقامه کند. این وعده ماده ۱۱۶۲ ق.م را ناشی از مرور زمان می‌دانند (امامی، ۱۳۷۹، ج ۳، ص ۶۷).

این نظر از این جهت قابل مناقشه است که مرور زمان ناظر به سقوط دعواست، نه حق مبنای آن. بنابراین، هیچ بدهکاری نمی‌تواند آنچه را به طلبکار خود داده به استناد مرور زمان پس بگیرد. ماده ۱۱۶۲ ق.م ناظر به سقوط حق است و ناظر بر سقوط دعوا نمی‌باشد که مرور زمان محسوب گردد (صفائی و امامی، ۱۳۸۵، ص ۲۹۹).

۲.۱.۱. دیدگاه فقهای اهل سنت

جمهور فقهای حنفیه، مالکیه و قول جدید شافعیه و برخی از مذهب حنابله، همانند فقهای امامیه معتقدند: در صورتی که زوج، هنگام تولد فرزند حضور داشته و به او تبریک و تهنیت گفته شود، با این وجود زوج سکوت اختیار کرده و قبول یا نفی ولد نکند، سکوت او به منزله اقرار به نسب بوده و بعداً نمی‌تواند ادعای نفی ولد را ادا کند؛ چرا که قبول این ادعا از وی موجب ضرر و زیان به زوجه و طفل می‌باشد. حتی برخی از فقها اجرای حد قذف را بر زوجی که هنگام تولد طفل سکوت کرده و بعداً نفی ولد می‌کند، واجب دانسته‌اند (ضیائی و یزدانپرست، ۱۳۸۹، ص ۸۹؛ دراز، ۲۰۱۱، ص ۳۹۹؛ شرنباصی، ۱۹۸۴، ص ۲۱۹).

۲. سکوت در شهادت

"گواهی" یا "شهادت"، در بسیاری از کتاب‌های فقهی در فصلی جداگانه با عنوان «قضا و شهادت» مطرح می‌شود که نشان دهنده مهم‌ترین و شایع‌ترین دلیل اثبات دعوا از دیدگاه فقها می‌باشد (کاتوزیان، ۱۳۸۵ الف، ج ۲، ص ۱۳).

"شهادت" در لغت به معنای حضور قلب است و در اصطلاح حقوقی عبارت است از: «اخبار فرد نزد مرجع قضایی از دیده‌ها یا شنیده‌ها یا سایر آگاهی‌هایی است که به صورت اتفاقی یا به درخواست یکی از اصحاب دعوا از موضوعی پیدا کرده است» (شمس، ۱۳۸۵، ج ۳، ص ۲۲۹).

حجیت شهادت در نظام فقه اسلامی از نظر کلی مورد اتفاق آرا و اجماع مکاتب فقه اسلامی است و یکی از ادله ثبات دعوا و بلکه دلیل اقوا محسوب و قدر متیقن و مسلم مصداق بینه شرعیه می باشد (محقق داماد یزدی، ۱۴۰۶، ص ۳، ص ۵۹).

فقه‌های امامیه سکوت از شهادت را موجب تضييع حق دیگران می‌دانند، از این رو مشهور فقها معتقدند که ادای شهادت واجب کفایی است، بدین معنی که اگر شاهدان متعدد باشند، وجوب ادای شهادت بر هر کدام کفایی است؛ و سکوت و امتناع از آن شرعاً صحیح نیست و آن را مورد نهی قرار داده‌اند (طرابلسی، بی‌تا، ج ۲، ص ۵۶۱؛ حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۷، ص ۳۲۰؛ مجلسی اصفهانی، ۱۴۱۰، ج ۱۰۱، ص ۳۱۰؛ نجفی، ۱۹۸۱، ج ۴۱، ص ۱۸۱).

طبق ماده ۲۴۳ قانون آیین دادرسی مدنی، گواهی که برابر قانون احضار شده است، چنانچه در موعد مقرر حضور نیابد، دوباره احضار خواهد شد. بر اساس این ماده، امتناع گواه از حضور در دادگاه ضمانت اجرایی به جز احضار دوباره ندارد. سؤالی که در این جا مطرح می‌شود، این است که در صورت حضور شاهد بعد از احضار و سکوت و امتناع از ادای شهادت، آیا از این سکوت می‌توان نظر شاهد را استنباط نمود؟

شهادت نیز مانند اقرار لازم است که اعلام شود. بنابراین، گواه می‌تواند لفظاً شهادت دهد یا این که مفاد شهادت خود را بنویسد و یا از طریق حرکات سر یا دست موضوعی را تصدیق یا انکار نماید. قانونگذار در خصوص سکوت شاهد در جلسه دادرسی اشاره‌ای نداشته و در این خصوص حکم صریحی ندارد و برای این سکوت و امتناع از ادای شهادت، ضمانت اجرایی وجود ندارد. بنابراین، تا زمانی که شاهد سکوت نموده و سخنی بیان نکرده باشد، نمی‌توان تصدیقی را به او نسبت داد و نیز بر طبق قاعده «لاینسب الی ساکت قول» نمی‌توان از سکوت شاهد، نظری را استنباط نمود (کاتوزیان، ۱۳۸۵ الف، ج ۲، ص ۸).

در فقه اهل سنت نیز شهادت واجب کفایی است و در صورتی که برخی از شهود، شهادت دهند، این وجوب از سایرین برداشته می‌شود؛ اما در صورتی که برای امری شاهد

نباشد، یا کافی نباشد در این صورت، واجب عینی است و سکوت از آن حرام می‌باشد (ابن جزری، القوانین الفقیه، ص ۲۰۵؛ البهوتی، الروض المربع، ج ۲، ص ۴۱۵؛ الحجاوی المقدسی، الإقناع، ج ۴، ص ۳۹۰؛ به نقل از: دراز، ۲۰۱۱، ص ۲۴۷؛ شربناصی، ۱۹۸۴، ص ۱۳۳). در حقوق مصر سکوت و کتمان شهادت، خصوصاً در قوانین جنایی، جرم بوده و شاهد به دلیل کتمان سر مستحق مجازات می‌باشد. مواد ۲۷۹ الی ۲۹۰ قانون اجرائات جزایی مصر در این زمینه می‌باشد (دراز، ۲۰۱۱، ص ۲۴۸).

۳. سکوت در اسناد

طبق ماده ۱۲۸۴ ق.م. «سند عبارت است: از هر نوشته که در مقام دعوا یا دفاع قابل استناد باشد». اسناد از نظر درجه اعتباری که به آن داده می‌شود، بر دو نوع است: رسمی و عادی «ماده ۱۲۸۶ ق.م.».

ماده ۱۲۸۷ ق.م. در تعریف سند رسمی مقرر می‌دارد: «اسنادی که در اداره ثبت اسناد و املاک یا دفاتر اسناد رسمی یا در نزد سایر مأمورین رسمی در حدود صلاحیت آن‌ها و بر طبق مقررات قانونی تنظیم شده باشند، رسمی است». قانون‌گذار از سند عادی تعریفی ارائه نکرده است و فقط در ماده ۱۲۸۹ مقرر می‌دارد: «غیر از اسناد مذکور در ماده ۱۲۸۷ سایر اسناد عادی است». بنابراین، «سند عادی عبارت است از: نوشته‌ای که به وسیله افراد تنظیم شده، بدون آن که مأمور رسمی طبق مقررات قانونی در آن مداخله داشته باشد» (امامی، ۱۳۷۹، ج ۶، ص ۱۶۶).

ممکن است خواننده دعوا در مقابل سند عادی که خواهان داده است، نه اظهار انکار و تردید کند و نه به صحت آن به طور صریح یا ضمنی اقرار نماید؛ بلکه هیچ پاسخی نداده و به عبارت دیگر، در مقابل آن سکوت نماید. سؤالی که در این جا مطرح است این که آیا دادگاه باید سکوت را حمل بر صحت نماید، یا اینکه به رغم عدم انکار و تردید خواننده، از استنادکننده سند بخواهد که صحت انتساب آن را اثبات نماید؟

قانون‌گذار در ماده واحده قانون راجع به مطالبه دیون مصوب ۱۳۳۹/۲/۲۴ مقرر می‌دارد: «در مواردی که دین مستند به سند عادی است، بستانکار می‌تواند پرداخت آن را به وسیله اظهارنامه از مدیون بخواهد، چنانچه مدیون در صورت تسلیم به ادعای داین ظرف مدت ۱۰ روز پس از ابلاغ واقعی اظهارنامه به شخص او، دین خود را به داین نپردازد و یا در صندوق دادگستری و یا ثبت محل تودیع ننماید و یا آن که در مقابل اظهارنامه ظرف ۱۰ روز دین خود را انکار ننماید و یا ظرف ۱۰ روز قولی ندهد، به تقاضای بستانکار حکم الزام به تأدیه دین از طرف دادگاهی که صلاحیت رسیدگی به اساس دعوا را دارد، صادر خواهد شد و حکم مزبور در صورت عدم اعتراض مدیون قابل اجرا می‌باشد. چنانچه مدیون پس از ابلاغ اظهارنامه ادعای طرف را انکار نماید، داین می‌تواند طبق مقررات قانونی دادخواست به دادگاه صالح تقدیم نماید...». طبق منطوق این ماده، سکوت و عدم انکار صریح نسبت به سند عادی که به ارسال اظهارنامه مسبوق می‌باشد، موجب صدور حکم به محکومیت مدیون می‌باشد؛ اما چنانچه مطالبه دین ارسال اظهارنامه مسبوق نباشد، تکلیف چیست؟ قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹ در این خصوص تعیین تکلیف ننموده و فقط از مواد ۲۱۶ و ۲۱۷ که لزوم اعلام انکار و تردید را برای آغاز رسیدگی به اصلت سند بیان می‌کند، می‌توان استنباط نمود که تعبیر پذیرش یا شناخت ضمنی ساکت می‌باشد^۱ (کاتوزیان، ۱۳۸۵ الف، ج ۱، ص ۳۲۴).

۱. ماده ۲۱۶: «کسی که علیه او سند غیر رسمی ابراز شود می‌تواند خط یا مهر یا امضا، یا اثر انگشت منتسب به خود را انکار نماید و احکام منکر بر او مترتب می‌گردد و اگر سند ابرازی منتسب به شخص او نباشد، می‌تواند تردید کند».

ماده ۲۱۷: «اظهار تردید یا انکار نسبت به دلایل و اسناد ارائه شده، حتی الامکان باید تا اولین جلسه دادرسی به عمل آید و چنانچه در جلسه دادرسی منکر شود و یا سکوت نماید، حسب مورد آثار انکار و سکوت بر او مترتب خواهد شد. در مواردی که رأی دادگاه بدون دفاع خوانده صادر می‌شود، خوانده ضمن واخواهی از آن، انکار یا تردید خود را به دادگاه اعلام می‌دارد. نسبت به مدارکی که در مرحله واخواهی مورد استناد واقع می‌شود نیز اظهار تردید یا انکار باید تا اولین جلسه دادرسی به عمل آید».

عده‌ای معتقدند که «سندی که به امضا یا مهر یا اثر انگشت کسی منسوب می‌باشد نمی‌تواند علیه او مؤثر قرار گیرد، مگر آن که انتساب آن نزد دادگاه مسلم گردد؛ زیرا، عموماً انتساب سند عادی به کسی که به او نسبت داده می‌شود، نزد دادگاه مورد تردید می‌باشد و در بعض موارد نادر هم چنانچه دادرسی امضا و یا مهر کسی که سند به او نسبت داده شده، بشناسد و انتساب سند را به او مسلم بداند، نمی‌تواند به علم خود عمل کند. عدم پاسخ یا سکوت کسی که سند علیه او ابراز شده، منحصرأ نمی‌تواند قرینه صحت انتساب سند به او قرار گیرد، بنابراین، سند عادی زمانی می‌تواند مورد استناد دادگاه قرار گیرد که صدورش از ناحیه کسی که علیه او ابراز شده مسلم باشد^۱ و آن در صورتی است که از طرف کسی که بر علیه او ابراز شده، صدور آن را از منتسب‌الیه تصدیق کند و یا آن که ثابت شود که مهر و یا امضا و یا اثر انگشت از کسی است که سند به او نسبت داده شده و مورد تکذیب یا تردید یا سکوت طرف قرار گرفته است» (امامی، ۱۳۷۹، ج ۶، ص ۱۶۹).

عده‌ای نیز بعد از بیان نظر دسته اول، این نظر را با ظاهر قانون و رویه قضایی مخالف دانسته‌اند (کاتوزیان، ۱۳۸۵ الف، ج ۲، ص ۳۲۵). این عده معتقدند که سکوت در شرایطی موجب سقوط حق تکذیب است و بیان می‌دارند که «چنانچه طرف سندی ابرازی را تکذیب ننماید و یا این که سکوت اختیار نماید و سیاق کلام طوری باشد که سکوت به منزله تصدیق است، دیگر حق تکذیب آن سند ساقط می‌شود» (متین دفتری، ۱۳۸۱، ج ۲، ص ۳۷۳ و کاتوزیان، ناصر، ۱۳۸۵ الف، ج ۲، ص ۳۲۴).

عده‌ای دیگر ضمن بیان دو نظر مذکور، ایراد نظر دوم را مورد مناقشه قرار داده و معتقدند که در حال حاضر نظر اول با توجه به ماده ۲۱۷ ق آیین دادرسی مدنی قابل دفاع می‌باشد (شمس، ۱۳۸۵، ج ۳، ص ۱۸۱).

عقیده دیگر این است که «سکوت مظهري از مظاهر انکار است و واکنشی است که در مقابل اظهارات طرف ابراز می‌شود و با سکوت طرف مقابل، دادگاه از مدعی، طلب بینه

۱. ماده ۱۲۹۱ ق.م.

می‌کند و اگر بینه ارائه نداد، حق دارد که شخصی را که سکوت کرده قسم دهد» (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۱، ج ۳، ص ۲۸۱).

برخی دیگر عدم اظهار تردید نسبت به سند و سکوت در قبال آن را به معنای اقرار ضمنی و پذیرش صحت آن دانسته و اصل را هم بر صحت می‌دانند (زراعت، ۱۳۸۵، ص ۶۷۸).
برخی نیز سکوت در مقابل سند مستند دعوا را تصدیق ضمنی تلقی نموده و بر این باورند که چنانچه سند مستند دعوا صراحتاً تکذیب نشود، مفاد آن قابل ترتیب اثر است و دادگاه می‌بایست بر اساس آن اتخاذ تصمیم نماید (مدنی، ۱۳۶۸، ج ۲، ص ۱۷۱؛ شیخ نیا، ۱۳۷۵، ص ۱۰۰).

عده‌ای نیز معتقدند سکوتی که در ماده ۲۱۷ آمده، بدین معنا است که وقتی شخصی در برابر سند ارائه شده سکوت می‌کند، در حقیقت انکار یا تردیدی نکرده و دادگاه با سکوت طرف، به رسیدگی به اصالت سند نه تکلیفی دارد، نه این که سکوت به معنای قبول مفاد سند از طرف سکوت کننده باشد (مهاجری، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۱۱۹). این استدلال قابل قبول‌تر به نظر می‌رسد.

به رغم تمامی این اختلاف نظرهای موجود، به تکرار در رویه قضایی دیده می‌شود که «سند عادی منتسب به خواننده با عدم تکذیب او محمول بر صحت است» (کاتوزیان، ۱۳۸۵ الف، ج ۲، ص ۳۲۴؛ جهت آگاهی از تعدادی از این آراء رک: کاتوزیان، ۱۳۸۲، ج ۱۲۶، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۴۸، ۱۵۱ و ۱۷۳).

۴. سکوت در قسم

"سوگند" عبارت است از: «اعلام اراده‌ای که به موجب آن شخصی خدا را شاهد صداقت خود در اظهارات و التزامات بیان شده می‌گیرد» (شمس، ۱۳۸۵، ج ۳، ص ۱۸۳).
سکوت در قسم در قسمت اول این مقاله، در ضمن مباحث سکوت خواهان و خواننده به تفصیل مورد بررسی قرار گرفته است. بنابراین، از بررسی دوباره آن خودداری نموده و به طور خلاصه بیان می‌داریم در صورتی که خواننده سکوت نموده و از ادای سوگند امتناع

نماید، سکوت او عنادی بوده و طبق ماده ۱۳۲۸ ق.م. و ماده ۲۷۴ ق.م. و نیز بخش دوم ماده ۲۷۶ قانون آیین دادرسی مدنی، دادگاه ضمن تذکر عواقب شرعی کتمان حقیقت، سه بار به او اخطار می‌نماید؛ و با تداوم چنین سکوتی ناکل شناخته می‌شود و با سوگند خواهان، به محکومیت خوانده حکم داده می‌شود. در صورتی که خواهان، فاقد بینه معتبر بوده و با تقاضای خواهان یا در صورت نکول او با ارجاع سوگند به او از طرف دادگاه، از ادای سوگند امتناع نماید، ناکل بوده و ادعای او به حکم دادگاه ساقط می‌گردد.^۱

نتیجه

سکوت خواهان که فاقد بینه است، چه در حالتی که به توضیح نیاز است و چه حالتی که خوانده منکر از ادای سوگند امتناع نموده و آن را به خواهان واگذار نماید، موجب صدور حکم به بی حقی او می‌شود.

در صورتی که خوانده از باب عناد و لجاجت سکوت نماید (سکوت عنادی)، فقها اقوال مختلفی بیان نموده‌اند: عده‌ای قائل به حبس هستند و عده‌ای به اقدام بر اساس مراتب امر به معروف و عده‌ای دیگر به ثبوت ادعا قائلند و برخی نیز قول به نکول داده‌اند. فقهای اهل سنت نیز در خصوص سکوت خوانده اختلاف نظر دارند؛ لیکن قول مشهور این است که به محض نکول او از ادای سوگند، حکم علیه وی صادر نمی‌شود؛ بلکه حاکم دادگاه، سوگند را به مدعی رد می‌کند؛ چنانچه او حاضر شد سوگند یاد کند، حکم به نفع مدعی صادر خواهد نمود.

در مورد ادله اثبات دعوا، سکوت در مقابل ادعا نشانه اقرار نمی‌باشد، چرا که صرف سکوت مجرد نمی‌تواند کاشف از اراده شخص به اخبار از وجود حق قرار گیرد و این احتمال وجود دارد که وسیله انکار یا بی‌اعتنایی باشد، مگر آن که در اوضاع و احوالی قرار

۱. ماده ۲۷۳: «چنانچه خوانده از ادای سوگند امتناع ورزد و سوگند را به خواهان واگذار نماید، با سوگند وی ادعایش ثابت می‌شود و در صورت نکول، ادعای او ساقط و به موجب آن حکم صادر می‌گردد».

گیرد که عرفاً بر اقرار دلالت نماید.

سکوت زوج در صورت حضور و عدم نفی انتساب فرزند به خود قرینه اقرار ضمنی می‌باشد؛ مگر این که عذر معقولی برای سکوت خود داشته و آن را اثبات کند. قانون‌گذار به سکوت شاهد در جلسه دادرسی اشاره‌ای نداشته و در این زمینه حکم صریح و ضمانت اجرایی ندارد و طبق قاعده «لاینبس الی ساکت قول» تا زمانی که شاهد سکوت نموده و سخنی بیان نکرده باشد، نمی‌توان تصدیقی را به او نسبت داد. سکوت و عدم انکار صریح نسبت به سند عادی که به ارسال اظهارنامه مسبوق می‌باشد، طبق ماده واحده قانون راجع به مطالبه دیون مصوب ۱۳۳۹/۲/۲۴، موجب صدور حکم به محکومیت مدیون می‌باشد؛ لیکن در صورتی که مطالبه دین به ارسال اظهارنامه مسبوق نباشد قانون‌گذار تکلیف را مشخص ننموده و در میان حقوق‌دانان از این حیث که آیا چنین سکوتی همان آثار سکوت مسبوق به ارسال اظهارنامه را دارد یا خیر؛ اختلاف نظر وجود دارد.

منابع

۱. الاصفهانی، الراغب (۱۳۹۲ق)، معجم مفردات الفاظ القرآن، تحقیق: ندیم مرعشی، دار، بی‌جا، الکاتب العربی.
۲. ابن قدامه، عبدالله بن احمد بن محمد (۱۴۰۴ق)، المغنی، ج ۹، ۱۲، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی.
۳. ابن منظور، جلال الدین محمد بن مکرم منظور (بی‌تا)، لسان العرب، تحقیق: عبدالله علی‌الکبیر و محمد احمد و هاشم محمد شاذلی، ج ۲، ۵، ۱۷، قاهره، دارالمعارف.
۴. امامی، حسن (۱۳۷۹ش)، حقوق مدنی، ج ۶، چاپ ۲۱، تهران، نشر اسلامی.
۵. جعفری لنگرودی، محمد جعفر (۱۳۷۱ش)، مبسوط در ترمینولوژی، ج ۳، چ ۱، تهران، گنج دانش.
۶. الجبعی‌العاملی، زین‌الدین (شهید ثانی) (۱۴۱۷ق)، روضه البهیمة فی شرح اللمعة الدمشقیة، ج ۳، بی‌جا، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
۷. ————— (۱۴۱۶ق)، مسالک الأفهام، ج ۱ و ۱۰، قم، مؤسسه معارف اسلامیة.
۸. حائری، سید علی بن محمد طباطبایی (۱۴۱۸ق)، ریاض المسائل فی تحقیق الأحکام باللائل، ج ۱۵، چ ۱، قم، مؤسسه آل‌البت علیهم السلام.
۹. حرعاملی، محمدبن حسن (۱۴۰۹ق)، تفصیل وسائل الشیعه إلی تحصیل المسائل الشریعه، ج ۱۶، ۱۸، ۲۷، چ ۱، قم، مؤسسه آل‌البت علیهم السلام.
۱۰. حسینی روحانی قمی، سید صادق (۱۴۱۲ق)، فقه الصادق علیه السلام، ج ۲۳، چ ۱، قم، دارالکتاب - مدرسه امام صادق علیه السلام.
۱۱. حلی، ابن‌ادریس (۱۴۱۱ق)، السرائر، ج ۲۹، چ ۲، قم، مؤسسه نشر اسلامی.
۱۲. حلی، ابو منصور حسن بن یوسف بن مطهر (علامه حلی) (۱۴۱۵ق)، مختلف الشیعه فی احکام الشریعه، ج ۸، چ ۱، قم، مؤسسه نشر اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

۱۳. حلی، نجم الدین ابوالقاسم حسن بن یوسف (محقق) (۱۳۸۹ش)، *شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام*، ج ۴، چ ۱، نجف، چاپخانه الآداب.
۱۴. حلی، نجم الدین جعفر بن حسن (محقق) (۱۴۱۸ق)، *المختصر النافع فی فقه الإمامیه*، ج ۲، چ ۶، قم، مؤسسه مطبوعات دینی.
۱۵. دراز، رمزی (۲۰۱۱ م)، *احکام السکوت فی الفقه الإسلامی، الطبعة الاولى*، منشورات الحلبي الحقوقیه.
۱۶. دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷ش)، *فرهنگ دهخدا*، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۱۷. زراعت، عباس (۱۳۸۵ش)، *آیین دادرسی مدنی در نظم حقوقی کنونی ایران*، چ ۳، تهران، نشر خط سوم.
۱۸. سبزواری، سید عبدالاعلی (۱۴۱۳ق)، *مهذب الأحكام فی بیان الحلال و الحرام*، ج ۲۷، چ ۴، قم، مؤسسه المنار.
۱۹. السرخسی، ابوبکر محمد بن احمد بن ابو سهل (۱۳۳۱ق)، *المبسوط*، ج ۱۷، بیروت، دارالمعرفه.
۲۰. شافعی، محمد بن ادريس قريشى (۱۳۲۱ق)، *الأم*، ج ۱ و ۵، قاهره، دارالمصريه.
۲۱. الشربناصی، رمضان علی سید (۱۹۸۴م)، *السکوت و دلالتہ علی احکام الشرعیه*، دارالفکر العربی.
۲۲. شمس، عبدالله (۱۳۸۵ش)، *آیین دادرسی مدنی*، ج ۳، چ ۷، تهران، انتشارات دراک.
۲۳. شیخ نیا، امیرحسین (۱۳۷۵ش)، *ادله اثبات دعوا*، چ ۳، تهران، شرکت سهامی انتشار.
۲۴. صفائی، حسین، امامی، اسد الله (۱۳۸۵ش)، *مختصر حقوق خانواده*، چ ۱۱، تهران، نشر میزان.
۲۵. صفار، محمدجواد، (۱۳۷۹ش)، *قاعده تجزیه ناپذیری اقرار و دامنہ اجرای آن*، نامه مفید، شماره ۲۲، ص ۳ - ۳۲.
۲۶. صیمری، مفلح بن حسن (۱۴۰۸ق)، *تلخیص الخلاف و خلاصه الاختلاف*، منتخب الخلاف، ج ۳، چ ۱، قم، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی (ره).
۲۷. ضیائی، محمد عادل، یزدان پرست، یونس (۱۳۸۹ش)، *مقاله دلالت سکوت بر اراده*، مجله فقه و مبانی حقوق اسلامی، شماره ۱، از ص ۷۹ - ۹۴.

۲۸. طرابلسی، قاضی عبدالعزیز (قاضی ابن براج) (بی‌تا)، *المهذب*، ج ۱ و ۲، ج ۱، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۲۹. طوسی، محمد بن حسن (شیخ طوسی) (۱۴۱۴ق)، *الأمالی*، در یک جلد، ج ۱، قم، دار الثقافة.
۳۰. ————— (۱۴۰۷ق)، *الخلاص*، ج ۶، ج ۱، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به حوزه علمیه قم.
۳۱. ————— (۱۳۸۷ق)، *المبسوط فی فقه الإمامیه*، ج ۸، ج ۳، تهران، المكتبة المرتضویة لإحياء الآثار الجعفریة.
۳۲. ————— (۱۴۰۱ق)، *النهاية فی مجرد الفقه و الفتاوی*، در یک جلد، ج ۲، بیروت، دارالکتب العربی.
۳۳. طوسی، محمد بن علی بن حمزه (۱۴۰۸ق)، *الوسيلة إلى نیل الفضیلة*، در یک جلد، ج ۱، قم، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
۳۴. القرافی، الفروق (بی‌تا)، *طبعة جدیدة*، بیروت، ج ۴، عالم الکتب.
۳۵. قمی، محمد بن علی بن بابویه (شیخ صدوق) (۱۴۰۹ق)، *من لا یحضره الفقیه*، مترجم: غفاری، علی اکبر، ج ۴، ج ۱، تهران، نشر صدوق.
۳۶. کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۵ق)، *اثبات و دلیل اثبات*، ج ۱ و ۲، ج ۳، تهران، نشر میزان.
۳۷. ————— (۱۳۸۵ق)، *دوره مقدماتی حقوق خانواده*، چاپ پنجم، تهران، نشر میزان.
۳۸. ————— (۱۳۸۳)، *عدالت قضایی (گزیده آراء)*، ج ۲، تهران، نشر میزان.
۳۹. ————— (۱۳۸۵ق)، *قواعد عمومی قراردادها*، ج ۱، چ هفتم، تهران، شرکت سهامی انتشار با همکاری بهمن برنا.
۴۰. لنکرانی، فاضل (۱۳۸۱ش)، *سیری کامل در خارج فقه معاصر*، کتاب القضاء، ج ۲، قم، انتشارات فیضیه.
۴۱. متین دفتری، احمد (۱۳۸۱ش)، *آیین دادرسی مدنی و بازرگانی*، ج ۲، ج ۲، تهران، مجمع علمی فرهنگی مجد.
۴۲. مدنی، سید جلال الدین (۱۳۶۸ش)، *آیین دادرسی مدنی*، ج ۲، ج ۲، تهران، مجمع علمی فرهنگی مجد.

۴۳. مجلسی اصفهانی، محمد باقر بن محمد تقی (۱۴۱۰ق)، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار عليهم السلام، ج ۱۰۱، چ ۱، بیروت، مؤسسه الطبع و النشر.
۴۴. مسلم، ابی الحسین مسلم بن الحجاج القشیری النیسابوری (بی تا)، صحیح مسلم، ج ۲ و ۳ و ۴، بیروت، دار إحياء الكتب العربية.
۴۵. مغنیه، محمد جواد (۱۴۰۲ق)، فقه الامام جعفر الصادق، ج ۶، بی چا، بیروت، دار الجواد.
۴۶. مفید، محمد بن محمد (۱۴۰۶ق)، المقنعه، قم، مؤسسه نشر اسلامی.
۴۷. موسوی خمینی، سید روح الله (۱۴۲۵ق)، تحریر الوسیله، ج ۳ و ۴، چ ۲۱، مترجم: اسلامی، علی، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه.
۴۸. مهاجری، علی (۱۳۸۰ش)، شرح قانون آیین دادرسی مدنی، ج ۳، چ ۱، تهران، گنج دانش.
۴۹. النجفی، شیخ محمد حسن (۱۹۸۱م)، جواهر الکلام فی شرح شرایع الإسلام، ج ۳۴، ۴۰، ۴۱، چ ۷، بیروت، دار الإحياء التراث العربی.
۵۰. نراقی، مولی احمد بن محمد مهدی (۱۴۱۵ق)، مستند الشیعه فی احکام الشریعه، ج ۲، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
۵۱. یزدی، سید مصطفی محقق داماد، (۱۴۰۶ق)، قواعد فقه، ج ۳، چاپ دوازدهم، تهران، مرکز نشر علوم اسلامی.